



مقاله



فصل الله ملواتی
بخش سیزدهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

پس از شهادت حضرت علی

حضرت علی در شب ۲۱ ماه رمضان سال چهارم از هجرت بسا شهادتش، رنج‌هایش پایان یافت و از نامردی‌ها و نامردمی‌ها و نامرادی‌ها رها شد. او انتظار شهادت را می‌کشید و آن را فوز بزرگ و سعادت جاودانه می‌دانست. دیگر جان در قالب تن قرار و آرام نداشت، پیوسته روح بلندش می‌خواست که به ملکوت اعلیٰ پرواز و به اوج آسمان‌ها عروج کند، او دنیا را سه طلاقه کرده بود، دیگر جایی در دنیا، برای علی نبود. یاری، همراهی و هم‌زمانی نداشت که غم‌های دل را برای او باز گوید و عقده‌های سینه بگشاید، گاهی سردر جاه می‌کرد و با تصویر خودش، با چهره‌ای که در آب‌نمایان بود سخن می‌گفت!

حتی نمی‌خواست رنج‌هایش را برای فرزندان‌ش بگوید، چون که آنها فردا باید حامل این مسئولیت سنگین باشند و این بار گران را بر دوش بکشند و با نیروی جوانی قدم در این راه پر پیچ و خم بگذارند و از قدم اول نباید وجودشان سرشار از انسوده شود و دل‌هایشان مالا مال از خون. بالاخره آنها با هم باید به دنبال سر نوشت خود باشند. امام علی به هدف والای خود که سرنگونی شیطان بزرگ بودن رسید. امام حسن نباید مأیوس شود و مبادا که با سستی قدم بردارد، چون او خود وظیفه‌ای سخت و دشوار در پیش دارد، پس بهتر است که علی غم درون را به چاه بگوید. شهادت برای علی آسودگی بود و وظیفه اش را در این دنیا به خوبی انجام داده بود. برای حفظ اسلام در زمان پیامبر (ص) و پس از رحلت رسول خدا (ص) همه سختی‌ها را تحمل کرده بود. با خلفای سه‌گانه کنار آمده بود. اگر خطایی پیش می‌آمد، در حد امکان راهنمایی می‌کرد،

ولی معاویه را قابل اصلاح تشخیص نداد و ناچار با او درگیر شد. علی با همه شجاعت و شهامت در برابر دشمن زیون و بی‌ایمان شکست نخورد، بلکه در برابر دروغ، خیانت، توطئه‌گری و عوام‌فریبی، موفقیت کامل به دست نیاورد، چون او اهل دروغ و دغل نبود، سیاسی‌کاری‌ها و توطئه‌های بنی‌امیه و ساده‌اندیشی و ناآگاهی جمعی از یاران و وجود نفوذی‌های دشمن باعث عدم پیروزی علی در نبرد علیه ظالمان گردید.

علی با همه شجاعت و شهامت در برابر دشمن زیون و بی‌ایمان شکست نخورد، بلکه در برابر دروغ، خیانت، توطئه‌گری و عوام‌فریبی، موفقیت کامل به دست نیاورد، چون او اهل دروغ و دغل نبود

معاویه با کلک‌ها و سوءاستفاده از حماقت‌ها و سادگی‌ها به اهداف شوم خود رسید و علی پیروزیش در شهادتش بود و عروج الی‌الله و لقای الهی، که به آن رسید. ریاست را ریاست طلبان و حکومت را فساد انگیزان به چنگ آوردند، علی تنها ماند و تنها و تنها... تمام بار مسئولیت‌ها و انجام وظایف الهی بر دوش فرزند شایسته‌اش **امام حسن مجتبیٰ**، سبط اکبر و به قول پیامبر از جوانان بهشت قرار گرفت. از آن پس امام حسن باید این کشتی شکسته در توفان بلای امویان را هدایت کند و آن را از گرداب حوادث به ساحل نجات برساند. صبحگاه روز بیست و یکم ماه رمضان، بر اساس وصیت حضرت علی که امام حسن را وصی خود

قرار داده بود مردم برای بیعت در مسجد کوفه به طرف او هجوم آوردند. امام حسن بر فراز منبر ایستاد و سخنانی در فضایل پدر بزرگوارش بیان کرد و سپس فرمود: «دیشب مردی از این جهان رخت بر بست که نه از پیشینیان و نه از آیندگان، کسی در شایستگی به او نمی‌رسد. او به همراه پیامبر خدا، در راه خدا جهاد کرد و از جان پیامبر حفاظت نمود، پیغمبر همراه پرچم جهاد را به دست او می‌داد و فرشتگان به همراهش بودند و هرگز از صحنه نبرد جز با پیروزی برنگشت و خداوند پیروزی مسلمین را به دست او تحق می‌بخشید. او در شبی به ملکوت اعلیٰ پرکشید که عیسی هم در همان شب به آسمان رفت و یوشع بن نون وصی موسی نیز در همین شب چشم از جهان فرو بست.

پدرم در حالی از دنیا رفت که چیزی از زرد و سفید (طلا و نقره) در دنیا باقی نگذاشت، جز هفتصد درهم که از سهمیه خود از بیت‌المال برای خرید خدمتکاری برای اهلیش، آماده کرده بود. (۳۸۵) نوشته‌اند که در حال سخنرانی گریه گلوش را گرفت و بنای گریستن را گذاشت و مردم هم با او گریستند، پس از آنکه آرامشی پیدا کرده سخن ادامه داد: «ای مردم هر کس مرا می‌شناسد و آنکه نمی‌شناسد بداند که من حسن پسر علی هستم، من پسر پیامبر و فرزند جانشین پیغمبرم، من پسر پیامبر بشیر و نذیرم، همان پیامبری که مردم را به فرمان خدا به توحید می‌خواند، من پسر کسی هستم که چراغ هدایت انسان‌ها بود و از خاندانی می‌باشم که فرشته وحی بر ما فرود می‌آمد و از خانه ما به آسمان می‌رفت. من از دو دمان پاکی هستم که خداوند پلیدی را از آنها دور ساخته و به پاکی معنوی‌شان پاکیزه ساخته است و من از خاندانی هستم که خداوند دوستی آنها را بر همه مسلمانان

شماره ۱۳۸۸
دی و بهمن ۱۳۸۸

واجب شمرده و در قرآن مجید به پیامبرش فرموده است: بگو من از شما در برابر تبلیغ رسالت آسمانیم پاداشی جز دوستی اهل بیت نمی خواهم و کسی که به کسب نیکی بپردازد ما هم بر پاداش نیکی او می افزاییم... (۲۸۶)

بیعت با حسن بن علی

پس از سخنان امام حسن، **عبدالله بن عباس** (۲۸۷) مردم را برای بیعت با آن حضرت دعوت کرد، که همه حاضران در مسجد کوفه با او بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر بیعت کردند و بعضی شرط جنگ با متجاوزان را هم بر آن می افزودند، که امام می فرمود: در کتاب خدا و سنت پیامبر، نبرد باستمگران نیز نهفته است. (۲۸۸)

در تاریخ های پیشین از این بیعت و از داعیه حمایت مردمی سخن ها بسیار آورده اند. (۲۸۹) در این سخنان امام حسن معتبسی علی رغم بد اندیشان، منحرفان و دشمنان بنی تقوی علی، امام را با حضرت عیسی و حضرت یوشع در یک ردیف می آورد و امام علی را چون پیامبران گذشته در هاله ای از معنویت و روحانیت قرار می دهد، چیزی که همه مخالفان او فاقد آن بودند. علی بزرگ بود در آیین بزرگ نموداری شد.

حضرت حسن، امام علی را به صورت یک شخصیت روحانی و معنوی معرفی می کند که قابل مقایسه با هیچ کس نیست، اگر او چند مدتی بر منبر می نشست و با امام جماعت می شد و با فرماندهی سپاهیان رادر دست داشت، برای آن بود که در میان مردم و با مردم زندگی می کرد، ولی او از آب و خاکی دیگر و هو او فضای دیگری بود. باشد که مردم بدانند چه کسی را از دست دادند و تا بود قدرش را نشناختند و پس از مردنش چه سود برای او نوحه سرایی کردن و اظهار تأسف نمودن؟

امام علی را مردی معرفی می کند که در اوج رهبری از زخارف دنیا دور و کسی بود که به مال و جاه این عالم توجه نداشت، و زرو سیمی نیندوخت و از مال دنیا فقط هفتصد درهم داشت که آن را برای کاری خاص در نظر گرفته بود و... آیا می شود چنین کسی را با امثال معاویه و عمرو عاص مقایسه کرد که همه فکر و ذکر و اندیشه آنها به دست آوردن قدرت و جمع مال بود و بر دامنه اقتدار افزودن؟

باز لازم است که به این سخن امام علی اشاره شود که فرمود: «الدهرُ قد انزلنی حتی قیل علی و معاویه» (۲۹۰) روزگار، آن اندازه مقام و موقعیت مرا پایین آورد، تا جایی که گفته می شد علی و معاویه، نام مرا پهلوی نام معاویه قرار می دادند و مرا با او

مقایسه می کردند. این بزرگترین رنج است که با تقواترین، پاکدامن ترین و شایسته ترین خلق خدا، علی را در کنار مردی چون معاویه قرار می دهند و بین آن دو می خواهند یکی را انتخاب کنند. امام حسن که واقف ترین و آگاه ترین فرد به زمان خود است، علی را آن سان معرفی می کند که در تاریخ همه بدانند علی شخصیتی فوق تصور آنهاست و با هیچ کس از مردمان آن روزگار و روزگاران بعد قابل مقایسه نیست. امام حسن باید رسالت معنوی خویش را در معرفی علی بن ابی طالب عملی سازد و خود باشد یا نباشد، تفکر و بینش و عدالت و تقوای علی باید جاودانه بماند؛ همان فرهنگی که پیامبر برای جامعه آورده بود. یاران علی در هر زمان و هر دوران با صمیمیت و دوستی با همه مسلمان ها، فرقه ها و مذاهب اسلامی باید علی را معرفی کنند و او را به نسل جوان و به تاریخ شناسانند. باید

امثال معاویه و یزید چند صباحی آمدند و جولان دادند و رفتند، ولی آنکه ماند علی بود و تاقیامت می ماند و عدالتش، آزادی خواهیش، مساواتش، رعایت حقوق مردمش، جهان بینی ضد ظلمش و ساده زیستی اش، ضرب المثل همه زمان ها تا قیامت خواهد شد

مظلومیت علی را فریاد کنند و حقیقت علی را در جوامع مطرح نمایند، و علی گونه ها را حاکمیت دهند و شرایط علی را در حاکمان روزگاران ایجاد نمایند. مگر پیامبر عظیم الشان اسلام در غدیر خم و زهر (س) در مسجد پیامبر و امام حسن در مسجد کوفه و امام حسین در کربلا و ابوذر، سلمان، مقداد، ابن عباس، میثم تمار و... همه از علی نگفتند و او را در تاریخ و تاقیامت الگو قرار ندادند؟

امثال معاویه و یزید چند صباحی آمدند و جولان دادند و رفتند، ولی آنکه ماند علی بود و تاقیامت می ماند و عدالتش، آزادی خواهیش، مساواتش، رعایت حقوق مردمش، جهان بینی ضد ظلمش و ساده زیستی اش، ضرب المثل همه زمان ها تا قیامت خواهد شد. سه روز پس از شهادت امام علی در سال چهل هجری مردم کوفه، مهاجران و انصاری که در آن شهر ساکن بودند و همه بنی هاشم با امام حسن مجتبی برای خلافت و

جاننشینی رسول الله، بیعت کردند و او را شایسته ترین و لایق ترین فرد برای این مقام دانستند. (۲۹۱)

امام حسن در زمان پیامبر

امام حسن در روز ۱۵ رمضان سال سوم از هجرت در مدینه به دنیا آمد. **سیوطی** می نویسد: شبیه ترین مردم به پیامبر بود و پیغمبر نام او را انتخاب کردند که پیش از آن چنین نامی در میان اعراب رسم نبود و حسن و حسین از اسامی بهشتیان است و پیامبر نام حسن و حسین را انتخاب کرد. (۲۹۲)

در **صحیح بخاری** از بواعل نقل شده که: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَالْحَسَنَ (ابن علی) عَلِي عَاتِقَهُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ أَحَبُّهُ فَأَحِبَّهُ» «دیدم رسول خدا (ص) حسن را بر دوش داشت و می فرمود: خدایا من او را دوست دارم و تو هم او را دوست بدار. (۲۹۳) باز آورده است: «قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: هُمَارِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا، يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ» پیامبر فرمود: این دو، حسن و حسین در دنیا ریحانه من هستند، گل معطر و آرام بخش وجود من هستند. (۲۹۴)

سیوطی از قول **ترمذی** نقل می کند از **ابی سعید خدری**، که پیامبر فرمودند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، الحسن و الحسين سيّد الشاب اهل الجنة» حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند. (۲۹۵)

سخن در این مقوله بسیار است و عموماً مورخان اهل تسنن که درباره صحابیسان یا اهل بیت پیامبر مطالبی آورده اند، در همه جا از امام حسن و امام حسین تعریف و تمجید بسیار دارند و احادیثی را در باب محبوبیت آنها نزد رسول خدا می آورند، ولی خواننده متحیر می شود که با این همه عزت و احترامی که آنان داشته اند چرا مورد بی مهری مردم روزگار خود قرار می گرفتند و مردم در حمایت از مفسدان فی الارض، حاکمان نابکار، در برابر نبیرگان پیامبر می ایستند و آنان را تنهایی گذارند و به سوی آنها لشکر می کشند و امام حسن را به صورتی و امام حسین را به صورتی دیگر شهید می کنند و در وقایع گوناگون تاریخ، تیغ بر اهل بیت پیغمبری می کشند و سعی در برانداختن آنها دارند!

و آیا این بدان علت نبود که خلیفه، خود را خلیفه الله و امیر المؤمنین و نماینده خدا در زمین و حاکم علی الاطلاق می خواند و مانند ایرانیان پیش از اسلام، **فره ایزدی** را در دست گرفتند و مردم هم آنها را باور کردند! و خواسته و ناخواسته مطیع اوامر آنها شدند!

جلال الدین سیوطی که در قرن نهم

بازمانده است
دی و بهمن ۱۳۸۸

می زیست و در اوایل قرن دهم (۹۱۱ هـ.ق) بدرود زندگی گفت، در کتاب‌های بسیار از اهل بیت پیامبر تجلیل و تکریم بسیار دارد و درباره امام حسن می نویسد: «كَانَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَهُ مَنَاقِبٌ كَثِيرَةٌ، سَيِّدًا، حَلِيمًا، ذَا سَكِينَةٍ وَوَقَارٍ وَحَشْمَةٍ، جَوَادًا، مَمْدُوحًا...» (۲۹۶) و روایات بسیاری در شأن و مقام آن امام همام می آورد.

امام حسن در برابر معاویه

در کتاب الفدییر (۲۹۷) علامه امینی سخن درباره امام حسن مجتبی، به درازا آورده و بسیاری از فضایل و مناقب او را یاد آوری کرده است، ولی چه سود؟ سیاسی کاری، قدرت طلبی، رعب و وحشت از ستمکاران، چشم بسته اطاعت از خلیفه کردن و مطیع اوامر او شدن، مردم را از دور امام پراکنده کرد و چهره‌ای چون معاویه به در برابر او قرار گرفت. معاویه در برابر بهترین فرد قرار گرفت و در پایان، پیروزی ظاهری با باطل شد. در همیشه تاریخ و در انقلاب‌ها، بهترین‌ها انقلاب می کنند و ظالم‌ها را می رانند و پیروزی را به دست می آورند و بعدها همه چیز را فرصت طلبان و طاغوتیان با چهره‌ای دیگر و شعارهایی دیگر از آنها می ستانند و خود را بر جامعه مسلط می گردانند، و در پیدایش اسلام و مسلمانی دیدیم که با ذریه پیامبر که آورنده اسلام بودند چه کردند و چه بر سرشان آوردند؟ آنها را کشتند و اسیرشان نمودند و شهر به شهر و کوچ به کوچ در معرض تماشای خلقشان قرار دادند و هر کاری که از دستشان ساخته بود، انجام دادند!

امام حسن بیعت مردم را به شرطی پذیرفت که افراد با صلح و جنگ او هماهنگ باشند و او بر ادامه راه پدرش پایداری کند، و این دو مین مرتبه بود که مردم، خلیفه را به رضایت بر گزینند و با او بیعت کردند و اجباری برای تبعیت نبود.

امام در بدترین شرایط خلافت را پذیرفت، دشمن غدار اطراف و اکناف سرزمین او را محاصره کرده است، خود فروختگان عراق و حجاز را با بهای متفاوت خریده، دیگر مردمان را به لاقیدی و بی تفاوتی انداخته، نفوذی‌ها و جاسوسان بسیاری را اطراف امام گماشته و حتی در داخل خانه امام، عامل نفوذی گذاشته و یکی از همسران او را که جعده دختر اشعث بن قیس است با وعده و وعید، متوجه خود کرده و با امام، دشمن نموده است. دیگر برای امام امنیتی نیست، به طوری که نوشته‌اند: امام در ظرف این چند سال هفت مرتبه مورد سوء قصد مزوران معاویه که در بین اطرافیان او بودند قرار گرفت و در آخرین مرتبه به دست همان جعده، شهید شد. معاویه صد هزار درهم برای

او فرستاد و وعده داده بود که پس از امام او را به عقد پسرش یزید در آورد. جعده هم با شوق زندگی در دربار معاویه با یزید، مرتکب این جنایت بزرگ شد، ولی به این وصال نرسید و معاویه گفته بود که من به زندگی پسرم علاقمندم، (۲۹۸) کتابه از اینکه نمی خواهم زن قاتل شوهرش، آن هم امام حسن مجتبی، زیباترین و با وقارترین و مؤدب‌ترین مرد زمان را در کنار پسرش بگذارد، تا روزی دیگر و با بهایی دیگر او را نیز مسموم کند!

پس از بیعت مردم کوفه با امام حسن در دیگر شهرهای عراق مثل بصره و مدائن و پس از آن حجاز، یمن، فارس و دیگر مناطق جنوب ایران، توسط فرماندارانشان برای امام حسن بیعت گرفته شد.

سیاسی کاری، قدرت طلبی، رعب و وحشت از ستمکاران، چشم بسته اطاعت از خلیفه کردن و مطیع اوامر او شدن، مردم را از دور امام حسن پراکنده کرد و چهره‌ای چون معاویه در برابر او قرار گرفت

اگر امام با آن همه طرفدار در کوفه، خوبش را در معرض انتخاب قرار نمی داد، سپاه منسجم شام بر مردم کوفه و بصره که هیچ انسجام و وحدتی نداشتند هجوم می آوردند و همه را قتل عام می کردند، از این رو امام با همه عدم موفقیتی که در این کار می دید با توجه به وصیت پدر و لیاقت ذاتی که داشت، همه خطر‌ها را به جان خرید و خلافت را پذیرفت و همه ناسازگاری‌های آینده را پیش‌بینی می کرد. مؤمنان و نیک‌اندیشان چقدر خوشحال بودند که مردی از سلاله پیامبر، زمام امور را در دست گرفت و جامعه را به سوی تعالی و ترقی رهنمون کرده و بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر عمل می کند.

نامه نگاری‌ها

با اینکه معاویه و دارودسته‌اش از شهادت علی شادمان شده بودند، ولی بیعت مردم کوفه و شهرهایی که حاکمیتش در اختیار امام علی مانده بود با امام حسن مجتبی، بنی امیه را ناراحت کرد. احتیاج بود که آنان گردهم بنشینند و سیاستی دیگر بیندیشند و امام حسن را از سر راه خود کامگی‌های خود بردارند. امام حسن خوشنام، مورد توجه

مردم و عالم، دانا و باتقواترین بود، چگونه می شد که با او به نبرد برخیزند؟ بهترین حربه برای منافقان، همان نفاق افکنی، توطئه‌گری و فساد در زمین است. امام حسن هم با معاویه قابل قیاس نبود. مردم احادیث بسیاری از پیامبر در شأن امام حسن می دانستند، حسن فرزند پاک پیامبر، و معاویه از نسل هند جگر خوار پلید و دیگر کشتندگان مسلمانان و جنگ‌افروزان علیه رسول الله بود. بیشتر مردم از جریان‌ها آگاه بودند و احادیث پیامبر را به یاد داشتند. از دوران پیامبریش از سی سال نگذشته بود. تحریف‌ها و تبدیل‌ها و جعل حدیث‌ها هم حدی داشت. با اینکه بسیاری از باورهای مردم را عوض کرده بودند و فرهنگ جاهلیت را جانشین فرهنگ محمدی کرده بودند، با این حال معاویه وحشت داشت که مبادا کوفه و بصره یکپارچه دور امام حسن را بگیرند و او را به جنگ با سپاه معاویه بکشانند، زیرا او احساس می کرد که محبوبیت امام حسن بیش از پدرش می باشد. تهمت قتل عثمان و امثال آن هم به دامن حسن نمی چسبید. امام حسن از محافظان خانه عثمان بود.

شورای امویان بر این مصمم شدند که جاسوسانی به همه دیارهای تحت نفوذ امام بفرستند و بین مردم علیه امام سمپاشی کنند و همه را از قدرت لشکر معاویه بترسانند و همه گزارش‌ها را به اطلاع معاویه برسانند.

قرار شد نامه‌هایی به سران قبایل، بزرگان عرب و افراد سرشناس در شهرهای زیر نفوذ امام حسن بنویسند، به آنها رشوه‌های کلان بپردازند و از آنها بخواهند که حسن را تنها گذارند و به معاویه بپیوندند و وعده مناصب دولتی و حاکمیت بر شهر‌ها را به آنها بدهند تا آنان مطیع شوند.

در این سیاست معاویه موفق بود و با همین روش بود که زیاد بن ابیه را به دام انداخت و او را مطیع و منقاد خود ساخت. یکی از عوامل مهم عدم موفقیت امام حسن همین خیانت و خودفروشی زیاد بن ابیه بود.

جاسوسان معاویه در کوفه و بصره دستگیر و به اعدام محکوم شدند، پس از آن امام، نامه‌ای برای معاویه می نویسد و او را تهدید می کند. امام حسن تصمیم دارد راه پدر را دنبال کند و جهان را از وجود ناپاکی چون معاویه پاک نماید. امام می نویسد: «اما بعد تو جاسوس‌هایی به سوی من فرستادی و به دسیسه پرداختی، مثل آنکه آرزو مند جنگ هستی و بدون شک به خواست خداوندی به چنین خطری دچار خواهی شد و...» (۲۹۹) ابن عباس هم نامه‌ای برای معاویه می نویسد.

معاویه در ابتدای کار در پاسخ نامه های امام حسن مجتبی و عبدالله بن عباس به آرامی و متانت پاسخ می دهد و ادعای کند که در مرگ علی خوشحال نشده و آندوهناک گردیده است. در این نامه ها از آن دو بزرگوار تمجید و تعریف می کند. با اینکه نهایت فعالیت را در پشت پرده دارد که در سپاه امام اختلاف ایجاد کند و آنان را به هم بدین نماید، سپاه خود را هم مجهز و منظم می نماید تا در صورت بروز جنگ پیروزی را به دست آورد، (۳۰۰) و بهتر می بیند که آنان را به نام نگاری مشغول گرداند و با شروع جنگ سرد، مقدمات جنگ خونین را فراهم آورد. در این نامه ها تعریف و تمجید و بدگویی و تهمت نیز مشاهده می شود.

ابن عباس در نامه ای که برای امام حسن می فرستد از او می خواهد تا اول کار است و مردم شوریعت را در سر دارند، و مردم در یک جو عاطفی پس از شهادت امام علی قرار دارند به معاویه حمله کند و دست او را از تعرض به سرزمین های اشغال شده قطع نماید.

ابن عباس از امام می خواهد که مردمان شریف و بزرگوار را به کار بگمارد تا طرفدارانشان از در آشتی با او به اصلاح بر خیزند و مردم بر گرد او فراهم آیند و فرمانش را اجرا کنند. مردم از اینکه حق در جایگاه خود قرار نگرفته خشونت نیستند. آنها دنبال عدالتند و اینکه دین عزت یابد. مردم طالب ظهور عدالتند و نابودی تبهکاران و...

ابن عباس در ادامه نامه می آورد: «این را بدان، که مردم از آن جهت از بدرت علی روی گردانیدند و به معاویه توجه کردند که امام علی همه مردم را برابر می شمرد و در بخش غنیمت ها و در آمدها بین همگان به تساوی رفتار می کرد و مردم این عدالت را نتوانستند تحمل کنند و بدان که تو اکنون با کسی می جنگی که از آغاز پیدایش اسلام با خدا و پیغمبرش می جنگید، تا اینکه دین خدا استقرار یافت و آیین شرک نابود شد و دین اسلام چیرگی پیدا کرد. معاویه و دارودسته اش به ناچار دین را به ظاهر پذیرفتند، آنها قرآن را می خواندند، ولی آیتش را به مسخره می گرفتند و نماز را با تنگدلی می خواندند و فرمان های دین را به ناخوشی انجام می دادند و چون دیدند که در آیین اسلام فقط پر هیز کاران و نیکو کاران به روی کار می آیند و عزت می یابند، چهره شایسته کاران به خود گرفتند تا مسلمانان آنها را آدم های خوب بدانند، تا بدانجا که مردم آنها را در امانت های خود شریک دانستند و حسابشان را به خدا وا گذاشتند. اگر در گفتار و کردارشان راستگویی راستینند،

برادران ایمانی ما هستند و اگر نادرست و منحرفند خودشان در نتیجه کجروی هایشان به زیان خواهند افتاد. اکنون ای حسن، تو گرفتار گروه نادرست و منحرف و فرزندان و همانند های آنها شده ای. به خدا قسم، (بنی امیه) در همه عمرشان جز راه سرکشی نیموده اند و هر روز بر دشمنی خود نسبت به اسلامیان افزوده اند. ای حسن، با آنها نبرد کن، هرگز خواری و شکست را پذیرا مباش. پدرت هرگز حاضر نبود مسئله حکمت را بپذیرد، ولی مردم بر او شوریدند و مجبور به قتلش کردند و چنانچه آن داوری بر پایه عدالت انجام می شد او در امر خلافت از هر کس شایسته تر بود، ولی داوری بر بنیان هوس و نیرنگ انجام گرفت و علی آن را نپذیرفت و بر همین حال ماند تا مرگش فرارسید، تو هم هرگز مقامی را که شایسته آتی فرومگذار و در این راه تا به هنگام مرگ مبارزه کن. والسلام» (۳۰۱)

در همیشه تاریخ و در انقلاب ها، بهترین ها انقلاب می کنند و ظالم ها را می رانند و پیروزی را به دست می آورند و بعدها همه چیز را فرصت طلبان و طاغوتیان با چهره های دیگر و شعارهایی دیگر از آنها می ستانند و خود را بر جامعه مسلط می گردانند

ابن عباس در این نامه سیاست کلی خلافت و اندیشه های امام حسن را روشن می کند و راه های اصلاحی را که به نظرش می رسد بیان می دارد. او با خوش بینی و آگاهی صادقانه ای که دارد فکر می کند معاویه هم در مسیر انحراف خود صادق است، ولی دروغگویی و دروغ زنی آل ابوسفیان برای همه آشکارست. معاویه نماد نامردی و نادرستی است، پس چگونه با شهادت می تواند در برابر حسن بن علی بایستد؟

درباره عدالت و مساوات امام علی
 ابن عباس اشاره می کند که جامعه، تحمل عدالت علی را نداشت، آری دیگران هم گفته اند که: «قَتَلَهُ لَشِدَّةُ عَدَلِهِ» به خاطر عدالت خواهی بسیارش شهیدش کردند. مردمی که به ظلم عادت کرده باشند، رهبرانشان از رانت ها فریه شده باشند و زیردستان را به قبول ظلم وادار کرده باشند در کجا می توانند عدالت را تشخیص دهند و آن را بپذیرند!

اصلاً معنای عدالت، آزادی، زندگی عادلانه و پیشوای عادل را نمی توانند درک کنند و آن را بشناسند. موش کوری که در تاریکی زندگی کرده باشد کجا امکان دارد که بتواند نور خورشید را ببیند؟ او دشمن خورشید می شود و اگر بتواند علیه خورشید قیام می کند، و موش های کور و شب پره ها فکر می کنند که بر آفتاب جهان تاب چند صباحی پیروز شده اند و آن را در منطقه ای و در گوشه ای از زمین خدا برای مردمی محدود در زیر ابر پنهان کرده اند. در صورتی که خورشید متعلق به زمان و مکان محدود و معدودی نیست. او برای همه جای جهان و همیشه کره زمین است، چنان که پیامبران و امامان برای همان چندسال دوران امارت نمرودها، فرعون ها، شاداهای بنی امیه و بنی عباس نیستند، بلکه آنان الگو و اسوه انسان ها برای همیشه تاریخند.

با اینکه ابن عباس، بر اثر آگاهی به سیاست روز، عدل علی را مانع پیروزی او می داند و شاید با بیانی می خواهد به امام حسن توصیه کند که بین افراد فرق بگذارد (مانند دوران خلیفه دوم و سوم) و افراد با نفوذ را بیشتر مورد توجه قرار دهد و پول بیشتری از بیت المال مردم را به آنها بپردازد و به آنان امتیاز، حاکمیت، مقام، رانت و پول بدهد تا توده ها را به دنبال خود بکشاند و در جنگ هم بتواند موفق شود.

ابن عباس شرایط زمان را می بیند و ویژگی بنی امیه و طمعکاری برخی صاحبان نفوذ را شاید در آن لحظه ای که نامه اش را می نویسد توجه ندارد که حسن هم امام زمان است و فرزند علی و جانشین او و باید که مانند او نماد عدالت و آزادی، راستی و درستی و ایمان و تقوا باشد. امام حسن نمی تواند برای پیروزی احتمالی بر معاویه دست از عدالت خواهی و حق طلبی بردارد. عدالت و آزادی و مساوات و برابری برای همه، سیاه و سفید، زن و مرد، ارباب و برده، عرب و عجم، قرشی و حبشی، ضعیف و قدرتمند، قبیله دار و تنها و... یکسان است. این تفکر از اسلام و مسلمانی باید بماند، که ماند و همه اسلام شناسان بر این عدالت و آزادمنشی اعتراف دارند و اسلام را دین مساوات و برابری و برادری می شناسند، نه بر اساس روش معاویه و یزید و منصور و اویقی و هارون الرشید و... آری، امام حسن باید به وظیفه خود عمل کند و راه حق را در پیش گیرد چه جمعی از طلبکاران اجتماع مطیع شوند یا نشوند، اسلام باید به راه خود برود، گاه با غربت پیش می رود و گاهی با موفقیت. اساس، پایداری اصالت اسلام و مردمی

۱۳۸۸ دی و بهمن ۱۳۸۸

بودن آنست.

در ماه آذر امسال در روزنامه‌ها خواندیم فردی را که برای مسئولیتی در نظر گرفته بودند، یکصد و شصت میلیارد تومان ثروت دارد! آیا همه آن را از راه حلال به دست آورده است؟ تعجب آورست! مگر امکان دارد در شرایط کنونی کشور ایران، این همه ثروت در جایی کتف شود و حدود ۶۰ درصد مردم آسیب پذیر و زیر خط فقر باشند؟ «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُبْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۳۰:۲۷) و آنها که طلا و نقره (پول) را ذخیره و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند، پیغمبر، آنها را به عذاب دردناک بشارت ده.

در مجمع البیان حدیثی از حضرت علی نقل شده که فرمودند: هر کس، هر چه از چهار هزار درهم (که اشاره به مخارج یکسال است) بیشتر داشته باشد، کتف است، خواه از کاتش را پرداخته یا نپرداخته باشد، کمتر از آن مبلغ هزینه زندگی است، پس ثروت اندوزان را به عذاب دردناک بشارت ده! (۳۰:۲۷)

و فریاد ابوذر بر سر ثروت اندوزان، با قرائت آیه یاد شده موسوم به آیه کتف، به خاطر جمع آوری ثروت و عدم انفاق اموالشان بود. و اما چهار هزار درهم صرف نظر می کنیم و چهار صد میلیون درهم و میلیارد ها درهم را هم تحمل می کنیم، ولی... من نمی دانم این پول های کلان از کجا و چگونه به دست آمده است؟ و چه تعداد افرادی که مانند این بزرگوار که یاد ربه جهت اقتصادی بوده اند یا در جهت تبرّد حضور داشته اند، این مقدار، کمتر یا زیاد تر را کتف کرده اند؟ انشاء الله همه از راه حلال به دست آمده باشد، اما آیا نباید انفاق کرد؟ و انفاق امروز، آیا تولید کار، ایجاد اشتغال، ساختن مدرسه و کتابخانه نیست؟ آیا این همه مردمی که به نقل روزنامه ها، ماه، ماه تا ماه نمی توانند گوشت یا میوه مصرف کنند، مستحق انفاق نیستند؟ این سخن بگذار تا وقتی دگر!

هشدار به معاویه

میان امام حسن و معاویه نامه هایی رد و بدل شد. امام، پیوسته او را به ایمان، تقوا و پیروی از انتخاب مسلمین فرامی خواندند و معاویه هم که خود را ذی حق پنداشته بود، پاسخ هایی به امام حسن می داد. امام فکری می کردند که با این نصیحت ها، معاویه به راه می آید و تن به حق می سپارد، تا از خونریزی و جنگ و کشتار جلو گیری شود، ولی گوش معاویه بد هکار این حرف ها نبود، او تدارک جنگ تمام عیار را دیده و زمینه را برای

پیروزی خودش مساعد ساخته بود. (۳۰:۲۷)

امام در پایان یکی از نامه ها به معاویه می نویسد: «... مسلمین پس از علی (ع) مسرابه خلافت برگزیدند، من از خداوند می خواهم چیزی در این دنیای گذران به من نبخشد که روز رستاخیز در پیشگاه او از رحمت و کرامتش بکاهد، این نامه را بدان جهت به تو می نویسم که بین من و خدا عذری درباره تو نماند. چنانکه حقیقت را بپذیری بهره ای فراوان خواهی برد و مصلحت مسلمین را رعایت خواهی کرد، پس دست از تبهکاری همیشگی خود بردار و تو هم مانند دیگر مسلمانان به خلافت من تسلیم شو، تو خودت می دانی که من در امر خلافت مسلمانان، از تو شایسته ترم، هم در پیشگاه خدا و هم در نزد هر مسلمان خداجویی که خویشان داراست و قلبش به خدا پیوسته است. پس

**معاویه وحشت داشت که
مبادا کوفه و بصره یکپارچه
دور امام حسن را بگیرند و
او را به جنگ با سپاه معاویه
بکشانند، زیرا او احساس
می کرد که محبوبیت
امام حسن بیش از پدرش
می باشد. تهمت قتل عثمان و
امثال آن هم به دامن حسن
نمی چسبید. امام حسن از
محافظان خانه عثمان بود**

بیا و از خدا ترس و از سرکشی دست بردار و خون مسلمانان را نگهدار، به خدا قسم خیری نمی بینی که خداوند را با دست های خون آلود دیدار کنی، بلکه صلاح تو در آنست که با همه مسلمان ها هماهنگ شوی و تسلیم و اطاعت را بپذیری و با اهل حق و آنها که از تو شایسته تر در این کارند به مخالفت برنخیزی تا خداوند بدین وسیله آتش جنگ و کینه توزی را فرو نشاند و مسلمانان همه یک سخن شوند و پیوندشان به شایستگی گراید و اگر بخوای همچنان در سرکشی باقی بمانی، به همراه گروهی از مسلمانان، آهنگ تو می کنم و به محاکمات می پردازم، تا خداوند بین ما داوری کند و او بهترین داوَران است.» (۳۰:۵)

به طوری که ملاحظه می شود امام از موضع قوت و قدرت نامه می نویسد و خلافت را حق مسلم خود می داند. امام تصمیم دارد حق را در دست

ذی حق بگذارد، و بازبان محبت، دشمن حق و مدعی خلافت را رام کند و بر سر جای خود بنشاند، تا دست از ادعا و خود خواهی و بلند پروازی بردارد و نقش منافقان و دشمنان اسلام و مسلمانی را در این نامه بیان می دارد، سکوت و کوتاهی خود و پدرش را برای حفظ اسلام و مسلمانی مطرح می کند و...

همچنان که حضرت علی برای حفظ اسلام با مردم هماهنگ می شود و همگام با توده ها عمل می کند و اصل هدف، حفظ اسلام و قرآن و اتحاد مسلمانان هاد برابر کفر است و در عین حال رسوا کردن منافقان و شناساندن آنها به مردم.

در تاریخ و در هیچ کجایی ندیده ایم که امامان علی، حسن، حسین و فرزندان آنها از بنی امیه و خلفای آنها تأیید داشته باشند. پذیرش تأیید امویان، ضربه به اسلام و نقض وحدت مسلمین بوده است.

افسوس که معاویه با ترفند های خود پاسخ امام حسن را با موهن ترین کلمات می دهد و حضرت علی را متهم به قتل عثمان و اختلاف اندازی بین مسلمان ها می کند. او ادعا می کند که علی به حکمیت تن نداد و زیر بار خلافت من نرفت و در پایان نامه می آورد: «اکنون تو چگونه حقی را که از پدرت سلب شده از ما مطالبه می کنی؟ اکنون به خودت و دینت بیندیش و بنگر، و السلام.» (۳۰:۶)

معاویه از محبوبیت و وابستگی امام حسن به پیامبر ترس داشت و نگران بود که مردم بیش از پدرش علی به او گرایش پیدا کنند و او را به میدان نبرد بکشانند و از او صمیمانه حمایت کنند.

معاویه دو راه شیطانی در پیش داشت: کشتن پنهانی و ترور امام حسن و یا خالی کردن اطراف او و خریدن سران سپاه او و نزدیکان و یارانش و تفرقه انگیزی و اختلاف اندازی بین امام و اصحابش که می توانست برنده ترین حربه و مهم ترین توطئه باشد. سرانجام مزدوران و جاسوسان معاویه، کوفه، مرکز خلافت امام حسن را متشنج می کردند، مردم را به جان هم می انداختند، قبایل را در برابر یکدیگر قرار می دادند، و هر روز شایعه و دروغ و نسبت های ناروایی می ساختند و بین مردم بخش می کردند.

دسته ای که به دنبال قدرت بودند، پنهانی با معاویه ارتباط برقرار کردند و مأموریشان را در کوفه که اغتشاش در شهر و نیر و های امام بود در حد توان انجام دادند و حتی به معاویه نوشتند که اگر به کوفه حمله کند، امام حسن را دست بسته تحویل او می دهند و یا امام را در همان هنگام می کشند. (۳۰:۷) خیر رابطه ها و وعده و وعیدها و خود فروشی ها

بازایران دی و بهمن ۱۳۸۸

به امام حسن هم می رسید. امام بیشتر با کسانش حرکت می کرد و زیر لباس زره می پوشید. حتی معاویه برای کشتن امام حسن جایزه های کلان تعیین کرده بود، و عجیب که برخی از همین عناصر خود فروخته دور ویر امام با تملق خود را مطیع، منقاد و مرید حضرت جامی زدند، در برخی موارد خوارچ هم با باند بنی امیه به خاطر نبودن امام حسن و یارانش همکاری می کردند، نیروهای نفاق همه با هم بودند: «الْكَفْرُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ».

رهبان خوارچ عبدالله وهب الراسبی، شیبث بن ربیع، عبدالله بن الكواء، اشعث بن قیس و شمر بن ذی الجوشن، در کوفه، دانسته و ندانسته اسباب دست معاویه شده بودند، با اینکه ادعای دشمنی با او را هم داشتند، با دست خوارچ اهداف بنی امیه بیشتر عملی می شد. (۳۰۸)

از خار جیان، آنها که در کوفه بودند و در میان مردم، پیش از همه برای جنگ با معاویه شعار می دادند و سر و صدای راه می انداختند و تظاهر می کردند، ولی چون امام حسن را مصمم به جنگ با معاویه دیدند کار شکنی را آغاز کردند. هنگام مطالعه تاریخ، هر انسان متعهدی متأثر می شود و دلش می سوزد که این به ظاهر مسلمانان ها و به اصطلاح مقدسان افراطی چگونه در جریان نفاق و بی بندوباری های بنی امیه قرار گرفتند و چه بسیار که تغییر موضع دادند و بعدا همین شیبث بن ربیع فرمانده شرطه یا رئیس انتظامات کوفه شد و پس از آن مأمور تدارکات لشکر کربلا و پس از آن رئیس اطلاعات مختار (۳۰۹) که پیش از این درباره او سخن داشته ایم و شمر بن ذی الجوشن هم فرمانده سپاه کربلا و اشعث بن قیس هم همه کاره بنی امیه در کوفه و دخترش جعده هم قاتل امام حسن و پسرش محمد بن اشعث هم از فرماندهان سپاه کربلا برای کشتن امام حسین و... این سران خوارچ و دشمنان اهل بیت و خود فروختگان به پول و مقام و مدعی مسلمانان، با بنی امیه، همدست شده و دیدیم که چه بر سر اسلام و مسلمین آوردند.

خوارچ که پیش از همه شعار مخالفت و جنگ با معاویه را سر می دادند، زودتر از همه هم خود را به بنی امیه فروختند. در بیعت با امام حسن، شرط اول را جنگ قرار دادند که امام فرمود: در همه چیز و در جنگ و صلح باید تابع باشید، ولی آنها نزد امام حسین آمدند و با شرط شروع جنگ با معاویه، خواستند با آن حضرت بیعت کنند که امام حسین فرمود: «معاذ الله، تا حسن زنده است من با کسی بیعت نمی کنم.» (۳۱۰)

عجیب است، مردمی که به ندای علی برای براندازی معاویه، پاسخ ندادند، امروز، با شور و هیجان می خواهند جنگ را آغاز کنند و شاید هم می دانستند که اکثریت مردم آماده جنگ نیستند و می دانسته اند که برخی افراد، پشت پرده سیاست، خود را فروخته اند. با این شعارهای می خواستند جامعه را متشنج کنند، اوضاع را به هم بریزند و بین طرفداران امام حسن اختلاف ایجاد نمایند. خار جیان روی عقیده باطل خود ایستادگی می کردند و اعمال زشت و نادرست خود را نیکو می پنداشتند و پیوسته، شعار نام خدا و قرآن را به زبان می آوردند، ولی هیچ رابطه ای با خدا و قرآن نداشتند.

امام حسن نمی تواند برای پیروزی احتمالی بر معاویه دست از عدالتخواهی و حق طلبی بردارد. عدالت و آزادی و مساوات و برابری برای همه، سیاه و سفید، زن و مرد، ارباب و برده، عرب و عجم، قرشی و حبشی، ضعیف و قدرتمند، قبیله دار و تنها و... یکسان است

بی تفاوت ها و خوارچ

بنی امیه و خوارچ می دانستند چه کاری کنند و هدفشان مشخص بود، ولی جمع بسیاری از مردم، که بی تفاوت و تابع امپال و هوس ها و دنیای خود شده بودند، نه دل به بنی امیه سپرده بودند و نه به سخن حضرت علی و حضرت حسن توجه داشتند. تبلیغات گوناگون روی آنها اثری منفی گذاشته بود. وجود اینها مردم را به لاقیدی و بی توجهی به سرنوشت جامعه می کشانید، و عملاً وجودشان در جهت اهداف دشمنان بود و هیچ خاصیتی برای اسلام و جامعه و برای امام زمانشان نداشتند.

دسته ای دیگر در کوفه می زیستند که از اولاد کنیزان و بردگان بودند و از نژادهای مختلف به وجود آمده بودند. از نظر تعلیم و تربیت صحیح روی آنها کار نشده بود. آن به اصطلاح موالی، حالاً دیگر بزرگ و ورزمنده شده بودند و به آنان الحمراء هم گفته می شد. گاردهای مخصوص و سپاهیان نزدیک به حاکمان بیشتر از آنها بودند. از سالهای ۱۲ تا ۱۷ هجری زاده شده بودند و اکنون جوانان توانمندی بودند که گروه های فشار را

تشکیل می دادند. قدرتمداران با پول از وجود آنان نهایت بهره را می بردند، برخی هم جزو گروه های شیعیان قرار می گرفتند و برخی با کشتن گان شیعیان همراه بودند. (۳۱۱)

در این جامعه بدون انسجام و جنگ زده و با افکار متشتت و پریشان و وجود تضادها، عده ای از شیعیان در اطراف حسن بن علی جمع بودند. اینها بیشتر از افراد اصیل و فرزندان مهاجران و انصار و دارای سوابق در اسلام، به شمار می آمدند. آنان امام را می شناختند و انتصاب امام را از سوی خدا و مردم، باور داشتند و به او گرویده بودند و سر در گرو فرمان حضرت تاش داشتند. از سوابق حضرت علی و امام حسن خبر داشتند و آنان را می ستودند. آنها در اجرای فرمان امام حسن آماده بودند، اما مزبوران دسیسه گر معاویه از این امر هم غافل نبودند و با نفوذ در میان آنها و اجرای توطئه های منافقانه در صفوف محکم آنان هم رخنه ایجاد می کردند.

در این محیط و با این آدم ها، امام حسن می خواهد به جنگ معاویه برود و با نیروهای منسجم و یکدست شامیان که مطیع فرمان معاویه بودند بجنگد. بسیاری از سپاهیان و به ظاهر مریدانش دشمن خونی او شده بودند و دنبال فرصتی می گشتند که امام را بکشند و جایزه کلان معاویه را نصیب خود سازند. امام چگونه می تواند این چهره های متضات و این منافقان را از میان مؤمنان جدا سازد و جنگی تمام عیار را علیه معاویه تدارک ببیند؟

امام حسن بار و حیثیه مسالمت جویانه ای که دارد مایل است بدون جنگ و کشتار، معاویه را راضی کند که به خلافت او تن در دهد و بیعت مردم را یاد آوری می کند. شاید امام می دانست که معاویه کسی نیست که دست از سلطنت و قدرتی که به دست آورده بردارد و اکنون او در موضع قدرت است و حالت تهاجمی دارد. معاویه در نامه هایش به امام حسن نصیحت می کند و از گذشته های می گوید، از بیعت با خلیفه اول و دوم و سوم می نویسد: «اگر من می دانستم که تو در کار مردم واردتر هستی و احاطه بیشتری در اداره امور مسلمانان داری و سیاست بهتری را در پیش می گیری و در جنگ با دشمن ورزیده تری و بهتری می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وامی گذاشتم.» (۳۱۲)

معاویه بدین وسیله امام حسن را تضعیف می کند و او را ناتوان از اداره خلافت و حکومت معرفی می نماید و خود را لایق ترین کس برای

امامزادان دی و بهمن ۱۳۸۸

خلافت و همه کاره جهان اسلام و همه مسلمانان می داند، که خلافت را من به تو وامی گذاشتم، و بدین جهت خویشتر را اصلاح طلب و طرفدار صلح و دوستی و اداره حکومت اسلامی و سعادت مسلمین می نمایاند.

او در نامه اش ادامه می دهد: «... پدرت بر عثمان شورید تا اینکه عثمان به ستم کشته شد و خداوند به خونخواهی او پرداخت و هر کس که خداوند خونخواه او باشد، خونش به هدر نمی رود، آن وقت پدرت زمام امور مردم را به دست گرفت و بین مردم تفرقه انداخت، بدین جهت همانندان او در سابقه ایمان و مجاهدت با او به مخالفت برخاستند و او ادعا کرد که آنها پیمانش را شکسته اند و با آنها جنگید و خون هایی به زمین ریخت و حرمتشان را شکست و خونشان را حلال دانست...»

ملاحظه می شود که چگونه با تزویر و سیاسی کاری و ریا، علی را از کشتندگان عثمان به شمار می آورد، و خونخواهی عثمان را به خدا نسبت می دهد و خود را خلیفه الله و نماینده علی الاطلاق خدا در زمین و ولی خون عثمان، یعنی خونخواهان دروغی عثمان مثل معاویه و عمرو عاص، اینها نمایندگان و عوامل خدا هستند. آنگاه می گوید: علی خودش زمام امور را در دست خود گرفته و از بیعت مردم سخنی نمی گوید. امام را تفرقه انداز معرفی می کند و آنها را که با علی مخالف بودند، از مجاهدان اسلامی و دارای سوابق در خشان می نامد. متأسفانه برخی از مبلغان مزدور استعمارگران در بلندگوها و ماهواره های استعماری به زبان فارسی و عربی، چنین سخنانی را تکرار می کنند و برخی از جوانان ساده دل و کم مطالعه هم تحت تأثیر کلمات انحرافی آنها قرار گرفته و گاهی سخنان آنان را به زبان می آورند و برای امثال من هم می نویسند که هر کس پیامبر (ص) را دیده خوب است و اهل بهشت است و انحرافی ندارد. جوانان نمی دانند که حقوق بگیران ماهواره ها در برابر نص صحیح روایات و متون تاریخی ایستاده اند و حقیقت را پنهان می کنند و دنبال تشدید اختلاف هستند، و ما همه مسلمانها را دوست داریم و می خواهیم که مسلمانها امثال معاویه را از صحابه پاکباز محمد (ص) ندانند.

معاویه می خواهد به جامعه القا کند که جانشین خدا در زمین است، ولی امر است و بر همه مردم ولایت دارد و قصد دارد به مردم بیاورد که هر کاری او می کند جنبه الهی دارد و به کسی پاسخگو نیست، کاری به کار مردم ندارد و حتی با امام حسن مجتبی هم در این رابطه مجادله می کند. معاویه

بدین وسیله می خواهد خودش را در بین مردم، خدایی جایز نهد، و امام علی (ع) را عامل قتل ها و کشتارها معرفی کند، در صورتی که بانی و باعث همه کشتارها در زمان امام، خود معاویه بود.

معاویه پس از گفتن این مطالب و گرفتن چهره حق به جانب، از حکمیت می گوید، که ما به حکمیت تن دادیم و دیدیم که حکمیت علی را از کار بر کنار کردند! چه راحت تحریف حقایق می کند و چه ساده حق را پایمال می نماید، که علی به حکمیت توجه نکرد و فرمان خدا را نپذیرفت. توطئه و فریبکاری حکمین را فرمان خدای می گوید و چه دروغ ها و چه نادرستی ها در پایان نامه اش می نویسد: «... و اکنون تو چگونه حقی را که از پدرت سلب شده از ما مطالبه می کنی؟! اکنون به خودت و دینت بیندیش و بنگر، و السلام.»

معاویه از محبوبیت و وابستگی امام حسن به پیامبر ترس داشت و نگران بود که مردم بیش از پدرش علی به او گرایش پیدا کنند و او را به میدان نبرد بکشانند و از او صمیمانه حمایت کنند

در مطالعه تاریخ، انسان از تحریف حقایق و انحرافات که بنی امیه ایجاد کردند متأثر می شود. با نهایت بی تقوایی، مزدوران، خدمتگزاران و صاحبان اصلی اسلام را می خواهند از نظرها پندازند و آنها را بدمعری کنند. از سویی دارو دسته معاویه، علی و فرزندان و یارانش را مطرود داشتند و از سویی دیگر دوستان نادان که با مطرح کردن ناتوانی ها و مورد آزار قرار گرفتن ها و عدم دفاع از خود و زن و فرزندان و مضر و ب و مقتول شدن ها، مقدمات خود را که پیوسته مدافع حق و عدالت بودند مورد اهانت قرار می دادند. آیا این هم توطئه ای دیگر از دشمن نبود؟

معاویه که منصب خلافت را خورده خاطر دارد نامه هایی در تطمیع امام می نویسد که: خراج عراق را به تو می سپارم و اینکه کسی به تو جسارتی نکند و باید که از ما اطاعت کنی و پس از آن، کم کم نامه ها به تهدید تبدیل می شود و جنگ و حمله به عراق و... سرانجام امام در نامه کوتاهی برای او می نویسد: «اما بعد، نامه ات به من رسید در آن هر چه خواسته ای گفته ای، من پاسخ حرف هایت را نمی دهم، زیرایم ترسم بر سر کشی خود بیفزایی

و به خدا از چنین چیزی پناه می برم، بسا و از حق پیروی کن و نیک می دانی که من سزاوار آنم و این گناهی بر من است که سخنی به دروغ بگویم، و السلام.» (۳۱۳)

آمادگی معاویه برای جنگ

و این آخرین نامه امام بود و سپس معاویه نامه ای که مضمون واحدی داشت برای همه کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و به همه دستور آمادگی برای جنگ با امام حسن را داد. (۳۱۴)

«از بنده خدا معاویه، امیر المؤمنین به... و از سوی او به دیگر مسلمانان. درود بر شما، من خدایی را بر شما می ستایم که خدایی جز او نیست، اما بعد، خداوندی را سپاس می گویم که دشمن شما و قاتلان خلیفه شما را از میان برداشت. خداوند به لطف خودش مردی از بند گانش را وادار کرد تا ناگهانی علی بن ابیطالب را بکشد و پس از او یارانش همه پراکنده شدند و به اختلاف افتادند. اکنون نامه هایی از بزرگان و اشراف آنها به من رسیده که همگی برای خود و قبیله شان از من امان خواسته اند، پس تا نامه من به شمار سید با تمام وسایل و افراد سپاه و آمادگی کامل به سوی من بشتابید، که بحمد الله به خونخواهی و آرزوی خویش خواهید رسید و خداوند سرکشان و دشمنان شما را نابود خواهد کرد، و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته.»

معاویه لشکر یانش را به سوی عراق حرکت داد و امام حسن آماده دفاع گردید. امام حسن (ع) شایستگی از مردم کوفه و برخی از مهاجران و انصار را گسرد آورد و در جلوی سپاهش قرار داد. (۳۱۵)

با حضور این بزرگان، عده ای از مردم در سپاه امام اجتماع کردند، البته اگر اینان با تعداد محدودشان به جنگ دشمن می رفتند، پیروزی را به دست می آوردند، ولی متأسفانه جاسوسان، اختلالگران، منافقان، بداندیشان، خوارچ، به اصطلاح ستون پنجم دشمن، جمعی سود پرست که فقط برای گرفتن پول آمده بودند، در میان لشکر امام وارد شدند، و دائم به اختلاف اندازی و دو به هم زنی مشغول بودند، و امام در جبین این کشتی نور ستگاری نمی دید و این لشکر را بانده های پریشانش موفق نمی دانست و گروهی دیگر در کوفه، در میان مردم به نفاق افکنی و جوسازی علیه امام و به نفع معاویه مشغول بودند. (۳۱۶)

و امام حسن که دشمن غدار پشت دروازه هایش بود، نمی توانست اینان را نیز تصفیه و ساکت گرداند. به نوشته مورخان، خطر منافقان داخلی از خطر معاویه و سپاهیان بیشتر بود.

لشگریان معاویه را شصت هزار تن یکدل و یکزبان نوشته‌اند. (۳۱۷)

نخستین طلایه لشگر امام حسن که از کوفه به سوی مدائن حرکت کرد ۱۲ هزار تن بودند و فرماندهی آن را به **عبیدالله بن عباس** دادند که مردی شجاع و مدبّر و زخم خورده معاویه بود، چون دو پسر کوچک و بی گناه او را **بُسر بن ارضاه** مامور معاویه در حمله به یمن کشته بود، اکنون باید این عبیدالله با خشم و انتقام به نبرد پردازد. امام به او توصیه می‌فرماید: «پسر عموم، دوازده هزار نفر از سواران دلیر و قاریان قرآن را به همراه تو می‌فرستم که هر یک مردان آنها با گروهی می‌تواند برابری کند، با آنها راه بیفت، با آنان نر مخو باش و باروی باز و بال‌های مهربانی به آنها نزدیک باش، زیرا آنها باقیمانده یاران معتمد امیر مؤمنانند. به حرکت خود تا شط فرات ادامه ده و از آن بگذر تا به نزدیک سپاهیان معاویه برسی، آنها را از حرکت بازدار تا من برسسم، من با شتاب به دنبال تو حرکت می‌کنم، هر روز گزارش امور را به من برسان، با **قیس بن سعد** و **سعید بن قیس**، در کارها مشورت کن، چون در برابر معاویه قرار گرفتی، جنگ را آغاز مکن، اگر او به نبرد پرداخت تو هم با او بجنگ، اگر در جنگ کشته شدی **قیس بن سعد** فرماندهی سپاه را بر عهده گیرد و در صورت مرگ او، **سعید بن قیس** عهده‌دار فرماندهی سپاه خواهد بود. (۳۱۸)

توطئه‌های معاویه

عبیدالله بن عباس با سپاهی با عقاید و نظریات گوناگون چنانکه گفته شده به سوی شام راه افتاد. امام حسن با اعتمادی که به فرماندهان سپاهش داشت، خود را پیروز نبرد می‌دانست. او با قدرت به طرف سپاهیان معاویه در حرکت بود، ولی فرمانده او و سپاهیان قابل اعتماد نبودند. وقتی عبیدالله با سپاه معاویه روبرو شد، حيله گری‌ها و نامردی‌های معاویه و دار و دسته‌اش آغاز شد. جنگ معاویه با امام علی و امام حسن جنگی مردانه و در درو نبود. اسلحه معاویه حقه بازی، تزویر و توطئه بود، او می‌دانست در جنگ مردانه و با شجاعت و شهامت نمی‌تواند پیروز شود، از این رو راه حيله گری، مکر و غدر را انتخاب کرد، و با همان حيله‌ها و مکرها دیدیم که به ظاهر پیروز شد و سر نوشت مردم را در دست گرفت.

او با پول هایش، هدیه هایش، جاسوسان، رشوه هایش و شایعاتش در روحیه سست و ناپایدار کوفیان اثر گذاشت و آنان را به نافرمانی امام (ع) واداشت، در صورتی که نیروهای رزمنده باید یکپارچه و یک نظر، مطیع و منقاد فرمانده

خود باشند و از سوی دیگر معاویه، فرمانده سپاه امام، **عبیدالله بن عباس**، پسر عموی امام را هم فریب داد. عبیدالله بن عباس پرنگیزه ترین فرد برای جنگ با معاویه بود و از همه بیشتر با معاویه دشمن بود، چون مأموران معاویه دو کودک بی گناه او را کشته بودند و خانه‌اش را غارت کرده بودند و این دیگر از همه بدتر شد، مردم فکر نمی‌کردند که این یکی فروخته شود، که این هم در برابر وعده مقام و پول پاهایش لرزید، در برابر طلاهای معاویه به زانو درآمد. آری، می‌گویند ما تابع زور نمی‌شویم مگر آنکه زور خیلی پر زور باشد. آری، خیلی هادر معرض فروشند، فقط نرخ هافر می‌کند، هر کسی در برابر مقداری خاص پول یا مقام، ایمان، عقیده،

معاویه دوراه شیطانی در پیش داشت: کشتن پنهانی و ترور امام حسن و با خالی کردن اطراف او و خریدن سران سپاه او و نزدیکان و پارانیش و تفرقه انگیزی و اختلاف اندازی بین امام و اصحابش که می‌توانست برنده ترین حربه و مهمترین توطئه باشد

و وطن، ناموس، شرف و وجدان خود را عرضه می‌کند. شیطان که از کسی غافل نمی‌شود، «الْأَعْدَاءُ كَمِنْهُمْ الْمُخَلَّصِينَ» مگر بندگان خالص را، امثال حسن و حسین و افرادی چند از اطراف ایشان دشمن باید میزان‌ها و معیارها را بشناسد تا برگردها سوار شود. آن زن یا مردی که شرفش را در معرض فروش قرار داد، دیگر با یکدامنی فاصله پیدا می‌کند و نمی‌تواند خود را پاک و مبرا بجا بزند. او به فساد و فحشا افتاده است و چگونه می‌توان صداقت و پاکی او را پذیرفت؟

هر کسی در برابر چیزی حساسیت دارد. نقطه ضعف‌ها متفاوت است، یکی در برابر شهوت و دیگری در برابر چند نوبت شکم خوارگی و... «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نوع آدم‌ها در معرض فروشند، مغازه‌ها، ویتزین‌ها و دکورها فرق می‌کند. شال و کلاه ملاک نیست، دیلم و لیسانس و زبان عربی و انگلیسی و فرانسه معیار نیست. طمع، حرص، تعصب، حسادت، خودخواهی همه راه‌های طریقی و به نوعی به سوی جهنم می‌کشاند «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» غیر از آنها که به معنای واقعی کلمه ایمان دارند و نشان ایمانشان هم در اعمالشان،

نوشته هایشان، سخنرانی هایشان، مصاحبه هایشان، پست هایشان، مقامشان، خدمت به مردمشان، خانواده‌شان، ثروت اندوزیشان، انزوایشان و... متجلی است، نه در زبانشان، که در گفتار، همه خود را مصلح، صالح و مؤمن و متقی می‌دانند.

من نمی‌دانم **عبیدالله بن عباس** با آن همه پیشینه خانوادگی و سابقه جهاد، مبارزه و وابستگی به پیامبر (ص) و شناخت عمیق و آگاهی به همه چیز و همه کس و نزدیکی به علی و حسن و حسین و دوستی با آنها، چرا منحرف شد؟ آیا فقط **عبیدالله بن عباس** بود که انحراف پیدا کرد یا امکان دارد من و ما هم در انتخاب‌ها، شعارها، حمایت‌ها، تهمت‌زدن‌ها و شایعه پراکنی‌ها خیانت کنیم و همان عبیدالله باشیم، بلکه در سطحی خیلی پایین‌تر، چون ما با امثال محمد (ص) و امام علی (ع) دمخور نبوده‌ایم؟ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا» همه چیز امکان پذیر است، «الْأَمَارَ حَمِ زَيْبٍ»

شاید گفته شود همه مردم که معصوم نیستند، در توبه باز است، درست است اما برای چه کسی؟ برای آنکه سپاه امام حسن را در بیابان، در تیررس دشمن و در قتلگاه، رها کند و با عده‌ای از یارانش به دشمن خونخوار ببیند، خدا که نه، آیا شما در هر شرایطی که باشید توبه چنین خائثانی را می‌پذیرید؟ آیا توبه آنها بی‌کی که با نفوذشان و تلاششان ملتی را عقب انداختند، منحرف کردند، ساقط نمودند، حق و عدالت را لگدمال کردند، آزادی را به سخره گرفتند، با جهالت و ناآگاهی‌شان باعث فساد در زمین شدند... را می‌پذیرید؟

خیانت عبیدالله

معاویه برای عبیدالله پسر عباس می‌نویسد: «حسن نامه‌ای به من نوشته و درخواست صلح کرده تا حکومت را به من واگذارد، اگر همین حالا دعوت مرا بپذیری فرمانده خواهی بود و گرنه پس از آن فرمانبردار می‌شوی، اگر هم اکنون به من ببیندی یک میلیون درهم خواهی گرفت، اکنون نیمی از این پول را برای تو می‌فرستم و نیمی دیگر را به هنگام ورود خودم به کوفه به تو خواهم پرداخت. (۳۱۹)

مورد معامله و خرید و فروش در همین چند خط نامه بود و چیز دیگری هم اضافه نداشت. مبلغ معامله یک میلیون درهم و فرماندهی بر یک شهر کوچک، متاع مورد داد و ستد، شرف، حیثیت و ایمان پسر عباس بود و دیگر هیچ، خریدار **معاویه** و فروشنده **عبیدالله بن عباس**. این خود فروشی تنها با یک دروغ شروع شد که: حسن نامه‌ای به من نوشته عبیدالله دنبال بهانه بود، این دروغ، بهانه راه دست او داد، پای او لغزید، و از اول آمادگی

لغزیدن را داشت.

عبداللہ یکی از نزدیکترین بنی هاشم به امام حسن بود. او به سخن امام توجه نکرد، ولی سخن دروغ معاویه را پذیرا شد. بوته‌های سست بایک باد تسد از جا کنده می‌شوند، اما در ختان تو منند کوهستان‌ها و جنگل‌ها در برابر تندبادها و توفان‌ها مقاومت می‌کنند، (۳۲۰) پسر عباس که از اول بوته‌ای ناپایدار نبود، چه شد که بایک باد ملایم فرو افتاد؟ او که فرماندهی داشت، دیگر دنبال چه بود؟ چه می‌توان کرد؟ اراده‌ای قوی و عزمی آهنین می‌خواهد که انسان بتواند از سر یک میلیون درهم و ریاست و فرماندهی بگذرد! اگر امام حسن (ع) پیروزمی شد آیا این همه پول به عبداللہ داده می‌شد؟ در حکومت عدل که به کسی رشوه نمی‌دهند، بخشش‌ها همه از روی حساب و کتاب است.

دسته‌ای با پول و گروهی با وعده مقام، استانداری و فرماندهی همان شهرهایی که در دست امام حسن بود، و وعده‌ای هم بانوید دامادی معاویه که دخترش را به او خواهد داد، و مگر معاویه چند دختر داشت که خواهد همه را وجه المصلحه اهدافش قرار دهد؟ پول‌های بیت‌المسال مردم و دخترانش در خدمت اهداف نامیمونش بودند و همه بخشیده می‌شدند.

معاویه نقطه ضعف افراد را می‌داند و دنبال آن است که هر کدام در برابر چه چیزی تسلیم می‌شوند. از دواج با دختران معاویه باعث تأمین آتیه است و رسیدن به موقعیت‌های ممتاز، البته به قیمت از دست دادن دین و ایمان. برای خود معاویه مهم نبود که دخترانش همسر چند مردان فریب خورده و سست ایمان باشند و چه سن و سالی را گذرانده باشند.

معاویه در اعلام جوایزش برای کشتن امام حسن به چند تن از نزدیکان و اطرافیان امام نامه نوشت که اگر ناگهانی امام را کشتند، فرماندهی سپاه و دخترش را با چند هزار درهم به قاتل امام خواهد داد! (۳۱۱)

همه انسان‌ها به نسبت ایمانشان و ادعاهایشان در برابر این آزمایش‌ها قرار می‌گیرند. کم هستند افرادی که از این آزمایش‌ها موفق بیرون بیایند. **زیاد بن ابی** که نشد، **عبداللہ بن عباس** هم نشد، **اشعث بن قیس** هم نشد، **مغیره و عمرو عاص** هم که از اول رفته بودند، مگر ما چند تن **ابوذر و عمار یاسر و حنظل بن عدی** داریم؟ همان‌ها بودند که ستون‌های اسلام بودند و دین اصیل را به آیندگان رسانیدند.

اگر خود را به جای **عبداللہ بن عباس** بگذاریم چه می‌شد؟ اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ **عبداللہ بن عباس** را گذاشت و پیمان او را شکست و رفت. نوشته‌اند که: تعدادی از سپاهیان را هم برداشت و به سوی معاویه رفت و به سپاهیان او پیوست و جامه‌تنگ و ررسوایی و خیانت و بدنامی را پوشید و رفت. صبح که بقیه سپاهیان آماده نماز شدند، فرمانده آنها که امام جماعتشان هم بود گم شده بود. او رفته بود، اینها هم که مانده بودند دیگر چه می‌توانستند بکنند؟ چگونه می‌توانستند آماده باشند و خون‌نشان را برای مقابله با سپاه معاویه آماده کنند؟ یکی از عوامل پیروزی معاویه بر امام حسن و موفقیت او در این کشاکش همین خیانت عبداللہ بن عباس بود.

معاویه امام حسن را نتوان از اداره خلافت و حکومت معرفی می‌نماید و خود را لایق‌ترین کس برای خلافت و همه‌کاره جهان اسلام و همه مسلمانان می‌داند، که خلافت را من به تو وامی‌گذاشتم، و بدین جهت خویشتن را اصلاح‌طلب و طرفدار صلح و دوستی و اداره حکومت اسلامی و سعادت مسلمین می‌نمایاند

هیچ کس در دنیا مال و ثروتی را بیهوده به کسی نمی‌بخشد، اگر کسی انجام داد برای منظور خاصی این کار را انجام داده است و حتی آنهایی که به فقرا و مستمندان کمک می‌کنند برای جلب رضایت خدا و افزودن پر درجات خود در آخرت است. دسته‌ای هم برای پایمال کردن حلق مردم، دزدی‌ها و دغل‌ها، حاکمیت باطل، روی کار آمدن نادرستان و بی‌هنران، بذل مال می‌کنند، رشوه می‌دهند، وام‌ها، رانت‌ها و... خدا همه را از شر شیطان نفس و شیطان برون، دور بدارد. آمین.

پی‌نوشت:

۲۸۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۶- مقاتل الطالیین.

۲۸۶- زندگانی حسن بن علی (باقر شریف القرشی)، ترجمه فخرالدین حجازی، ج ۲، ص ۴۸.

۲۸۷- برخی گفته‌اند: عبداللہ بن عباس بوده است.

۲۸۸- زندگانی حسن بن علی، ص ۵۱.

۲۸۹- تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن خلدون، تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و...

۲۹۰- امانال و حکم نهج البلاغه (محمد غزوی)، ص ۵۴۴. مفتاح السعاده (نقوی خراسانی)، ج ۳، ص ۵۲۲.

۲۹۱- التنبیه والاشراف (مسعودی).

۲۹۲- تاریخ الخلفاء (دارالقلم بیروت)، ص ۲۰۹، باروایات بسیار.

۲۹۳- همان، ص ۲۱۰.

۲۹۴- همان، نقل از صحیح بخاری

۲۹۵- همان.

۲۹۶- تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۱.

۲۹۷- ج ۱۱، از ص اول.

۲۹۸- صلح الحسن (شیخ راضی آل یاسین)، ترجمه آیت‌الله

خامنه‌ای، ص ۸۵.

۲۹۹- زندگانی حسن بن علی، از ص ۶۵.

۳۰۰- نامه‌ها و پاسخ آنها در کتاب الاغانی، ج ۸، ص ۶۲ آورده

شده است.

۳۰۱- زندگانی حسن بن علی (باقر شریف القرشی)، ج ۲، ص ۶۸.

۳۰۲- توبه، ص ۳۴.

۳۰۳- تفسیر نمونه، ج هفتم، ص ۳۹۵.

۳۰۴- در کتاب‌های: "صلح الحسن" نوشته شیخ راضی آل یاسین

و "زندگانی حسن بن علی" نوشته باقر شریف القرشی، نامه‌ها به طور

کامل و باروایت‌های مختلف آورده شده است.

۳۰۵- زندگانی حسن بن علی، ترجمه فخرالدین حجازی، ص

۸۱، نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۳۰۶- شرح ابن ابی الحدید.

۳۰۷- باب‌الایراج، ص ۶، ص ۴۲.

۳۰۸- الامامه والسیاسه، ص ۱۵۰.

۳۰۹- منهاج البراعه.

۳۱۰- الامامه والسیاسه.

۳۱۱- صلح امام حسن (شیخ راضی آل یاسین)، از ص ۱۰۰ مطالبی

در این خصوص دارد.

۳۱۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، زندگانی حسن بن

علی (باقر شریف القرشی)، ج ۲، از ص ۸۵.

۳۱۳- همان، ص ۹۱.

۳۱۴- زندگانی حسن بن علی، ج ۲، ص ۹۶.

۳۱۵- اسامی آنها در کتاب صلح امام حسن (ع)، (آل یاسین)،

ص ۱۳۳ آمده است.

۳۱۶- اسامی آن متفقان نیز در همان کتاب آورده شده، ص ۱۳۵.

۳۱۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۳.

۳۱۸- همان، زندگانی امام حسن (ع)، ج ۲، ص ۱۰۳. تاریخ ابی

الفضل الکامل ابن اثیر.

۳۱۹- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۸.

۳۲۰- اشاره به فرمایش علی در نامه به عثمان بن حنیف انصاری،

نهج البلاغه، نامه ۵۶.

۳۲۱- زندگانی حسن بن علی (شریف القرشی)، ج ۲، ص ۱۳۱،

نقل از تواریخ گذشته و علل الشرائع، ص ۸۴.